

## مبانی فلسفی اندیشه ما - اصل سوم

### تکامل - بخش سوم

۷. مبانی تئوریک اصل تکامل:

الف - تعریف تکامل: هدفمندی و غایت داری کلیت وجود.

ب - انواع تکامل: تکامل به دو نوع «تکامل طبیعی و تکامل انسانی یا تکامل زیستی و تکامل تاریخی» تقسیم می‌شود.

ج - معیار تکامل طبیعی:

۱- ساده به پیچیده. ۲- ماریپیچی. ۳- برگشت ناپذیری.

د - معیار تکامل تاریخی:

۱- رشد ابزار. ۲- رشد آگاهی. ۳- رشد آزادی انسان.

ادامه در صفحه ۸

## مبانی تئوریک حزب از دیدگاه ما - بخش ۷

۳ - ارکان تئوری حزب عمودی سازمانده پیشگام:

پروسه تشکیل حزب عمودی سازمانده پیشگام دارای دو فرآیند می‌باشد:

اول - فرآیند تکوینی که بر پایه تدوین تئوری و استراتژی و برنامه حزب به انجام می‌رسد.

دوم - فرآیند استقرار حزب می‌باشد، که توسط تئوری تشکیلاتی و مبانی نظری حزب از

اساسنامه‌ها تا آئین نامه‌ها به انجام

می‌رسد؛ لذا پس از این که

این سه رکن حزبی

(تئوری،

استراتژی،

برنامه) را مشخص

کردیم، بی‌انیم بر پایه این

سه رکن اقدام به تدوین و تنظیم

مرامنه حزبی و اساسنامه حزبی و آئین

نامه‌های حزبی بکنیم، بنابراین در عرصه

ساختار حزبی ما با سه نوع حزب روبرو

هستیم: الف - حزب سازمانده. ب - حزب

سازمان‌گر. ج - حزب سازمانی.

حزب عمودی پیشگام سازمانده: مبانی

تئوریک در حزب سازمانده بر این امر

استوار می‌باشد که استراتژی اقدام عملی

سازمان‌گرایانه حزبی دارای دو فرآیند است:

۱ - پیشگام. ۲ - توده‌ها.

فرآیند اول؛ حزب سازمانده عبارت است:

«از حزب عمودی که بر پایه سازماندهی

پیشگام و جهت تکوین بازوی عملی حزب

سازمان‌گر در فرآیند اولیه پروسس اقدام عملی

سازمان‌گرایانه حزبی تکوین پیدا می‌کند».

ادامه در صفحه ۴

## اسلام شناسی - بخش یازدهم

اسلام تغییرگرا، اسلام تفسیرگرا - بخش یازدهم

شریعت تطبیقی - شریعت انطباقی - شریعت دگماتیسم یا

اخلاق تطبیقی - اخلاق انطباقی - اخلاق دگماتیسم یا

اعتقادات تطبیقی - اعتقادات انطباقی - اعتقادات دگماتیسم

آنچنانکه در درس‌های گذشته اسلام‌شناسی مطرح کردیم، تکوین انواع اسلام

در دوران ختم نبوت یا دوران

عقلانیت را از دو زاویه

می‌توانیم تبیین نمائیم؛ الف:

از زاویه معرفت‌شناسی اقبال.

ب - از زاویه اسلام تاریخی شریعتی.

ادامه در صفحه ۲

## مبانی تئوریک سوسیالیسم

بخش بیست و پنج

اسلام کار - اسلام سرمایه، اسلام اشتراکیت -

اسلام مالکیت، اسلام ما - اسلام من

اسلام ضد استثمارگر - اسلام مدافع استثمارگر،

اسلام ابوتر - اسلام ابوسفیان، اسلام سربرداریه

- اسلام صفویه، اسلام سوسیالیستی، اسلام

لیبرالیستی

۱ - مقدمه:

طنطاوی در تفسیر کبیرش از قول ابوحامد

امام محمد غزالی (متفکر قرن پنجم هجری)

نقل می‌کند که: «غزالی در باب جایگاه مال

و ثروت در اقتصاد اسلامی معتقد است که؛

روح اسلام بر اشتراکیت جامعه قرار دارد،

یعنی همه مردم یک جامعه باید علی السویه

بتوانند از مال و ثروت جامعه استفاده بکنند

و بین افراد جامعه در این رابطه نباید تبعیض

و تفاوتی وجود داشته باشد.»

ادامه در صفحه ۶

## تفسیر سوره انسان یا دهر

## تبیین فلسفی انسان از نگاه وحی و محمد و قرآن

بخش دوم

انسان محمد، انسانی مسئولیت‌خواه و مسئولیت‌طلب می‌باشد، (زیرا محمد به او

آموخته است که «کلکم راع و کلکم مسئول

عن رعیته - همگان نسبت به هم دیگر

مسئولیت متقابل دارید.» یا «من اصبح و لم

یهتم بالامور مسلمین فلیس بمسلم - کسی

که صبح کند و نسبت به امور مسلمین اهتمام

نورزد، مسلمان نیست.»

انسان محمد، انسان مساوات‌طلب و سوسیالیست

منش است. چراکه از محمد آموخته است که

«الناس سواسیته کاسنان مشط - مردم مانند

دانه‌های شانه برابر هستند.»

ادامه در صفحه ۱۰

## الف: انواع اسلام از زاویه معرفت‌شناسی اقبال:

آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم مبنای تئوریک تکوین انواع اسلام از نظر اقبال با مبنای تئوریک انواع اسلام از نظر شریعتی متفاوت می‌باشد (اگر چه شکل بندی آن‌ها یکسان است)، چراکه از نظر علامه اقبال «مبنای تکوین انواع اسلام ریشه معرفت‌شناسی دارد» آنچه که از نظر اقبال به عنوان مبنای شکل‌گیری انواع اسلام (یا به عبارت دیگر انواع اسلام‌شناسی) مطرح می‌باشد عبارتند؛ از رابطه بین «معرفت دینی و معرفت بشری». اقبال معتقد است که تکوین انواع اسلام‌شناسی اولاً ریشه معرفتی دارد، در ثانی آبخور آن بازگشت پیدا می‌کند به خود وحی و پیامبر اسلام. که مطابق این نظریه؛ در قرآن برای اولین بار «منبع شناخت از تک منبعی سابق وحی انبیاء ابراهیمی، به سه منبعی - وحی - طبیعت و تاریخ» تغییر پیدا کرد. این سه منبعی شدن منابع شناخت، بشریت را دچار یک تحول معرفتی کرد که حاصل آن شد تا بشریت دوران غریزه را پشت سر بگذارد و وارد دوران عقلانیت (یا خرد استقرائی یا عقل برهانی استقرائی) گردد، و حاصل این تغییر اپیستمولوژیک انسان به آنجا رسید که «معرفت بشری انسان در کنار معرفت دینی قرآن» شکل بگیرد.

از نظر اقبال؛ تا قبل از قرآن و پیامبر اسلام معرفت بشری یک معرفت دینی یکدست بود، اما این قرآن بود که با سه منبعی کردن منابع شناخت انسان (یعنی قراردادن طبیعت و تاریخ در کنار وحی)، عامل پیدایش معرفت بشری در کنار معرفت دینی گردید. با شکل‌گیری معرفت بشری (در کنار معرفت دینی که در عصر پیامبر اسلام و یا دوران ختم نبوت حادث شد)، تا پایان تاریخ بشر رابطه بین این دو معرفت بوجود آمد، هرچند در برهه‌ای از زمان (و به علت ندانم کاری‌های متولیان دین)، این دو راه به صورت جداگانه زندگی کردند و به قول مهندس مهدی بازرگان - در کتاب راه طی شده راه بشر- از راه انبیاء جدا

شد و با جدا شدن راه بشر از راه انبیاء (یا جدائی معرفت دینی از معرفت بشری) باعث گردید تا هر کدام از این دو راه معرفت، مسیر رکود در پیش بگیرد؛ و بر پایه جدا زیستی این دو راه معرفت بود که بشریت به بیراهه تاریخ گرفتار گردید و هر دو راه معرفت مسیر نابودی در پیش گرفتند؛ و به این دلیل حیات تاریخی این دو راه در گرو پیوند هر دو راه معرفت است. معرفت بشری در آغاز قرن بیستم به دو جنگ بین‌الملل اول و دوم انجامید، و معرفت دینی در دوران بنی امیه و عثمانی و صفویه به سلاح تحمیق و تحمیر توده‌ها در آمد، و به اسلام دگماتیسم (فقیهانه حوزه یا فیلسوفانه یونانی یا کلام متکلمانه اشعری گری یا تصوف صوفی گرانه هند شرقی)، انجامید و بدین ترتیب بود که پیشانی هر دو به دیوار برخورد کرد؛ و به همین دلیل از نظر مولانا علامه محمد اقبال لاهوری؛ «حیات تعالی بخش این دو (معرفت دینی و معرفت بشری) در گرو پیوند تنگاتنگ آنها می‌باشد.»

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ

عقل تا بال گشود دست گرفتار است

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا دارد

عجب آن است که بیمار تو بیمارتر است - اقبال

به این ترتیب است که از نظر علامه اقبال:

۱ - شکل‌گیری انواع اسلام ریشه معرفت‌شناسی دارد.

۲ - انواع اسلام همان انواع اسلام‌شناسی است.

۳ - آبخور - معرفت‌شناسی تکوین انواع اسلام‌شناسی- بازگشت پیدا می‌کند به زمان خود پیامبر اسلام، و خود وحی پیامبر اسلام یعنی «قرآن».

۴ - در خصوص آبخور معرفت‌شناسی پیامبر اسلام، این امر بازگشت پیدا می‌کند به دوران و عصر پیامبر اسلام که به لحاظ معرفت‌شناسی (به زبان اقبال)، دوران گذار از جهان قدیم به جهان جدید می‌باشد یا دوران گذار از مرحله - هدایتگری غریزه به مرحله هدایتگری عقل استقرائی- است؛ و یا دوران گذار از مرحله نبوت به مرحله عقلانیت می‌باشد، یا دوران گذار از «مرحله نبوت به

مرحله ختم نبوت» است.

۵ - از نظر اقبال؛ در خصوص آبخور معرفت‌شناسی قرآن این امر بازگشت پیدا می‌کند به تحولی که قرآن در عرصه «اپیستمولوژی بشر توسط چند منبعی کردن شناخت» بشر بوجود آورد، به این ترتیب که از نظر علامه اقبال؛ تا قبل از قرآن منبع شناخت بشر تک منبعی بود، که این منبع فقط همان وحی بود. اما با نزول قرآن این منبع شناخت از صورت واحد خارج شد و صورت سه منبعی پیدا کرد، و قرآن، طبیعت و تاریخ- را هم در کنار - وحی- به عنوان منابع شناخت انسان مطرح کرد.

۶ - دو عامل (یا دو آبخور منابع طبیعت و تاریخ)، در تاریخ اسلام باعث گردید تا به موازات معرفت دینی، معرفت بشری نیز شکل به گیرد و - راه انبیاء و راه بشر- به صورت دو مسیر معرفتی در تاریخ‌اندیشه و معرفت بشری جاری و ساری گردد.

۷ - راه بشر در عصر بنی عباس و (در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم)، ابتدا به صورت متکلمین در سیمای دو نحله اشاعره و معتزله مادیت پیدا کرد که (بعدا با ترجمه و سرازیر شدن ترجمه عربی فلسفه یونان)، توسط خلفای بنی عباس و در راس آن‌ها مامون به صورت فلاسفه یونانی در دو - مشرب افلاطونی و ارسطویی- در آمد، که بعداً با سرازیر شدن‌اندیشه - باطنی‌گری و تصوف هند شرقی- به‌اندیشه اسلامی، مشرب صوفی‌گری هم به این اقسام اسلام اضافه شد؛ و بالاخره با ورود و تکوین حوزه‌های فقه‌ای - اسلام فقه‌ای- هم در کنار اسلام کلامی و اسلام فلسفی و اسلام تصوفی قرار گرفت، که در قرن پنجم هجری این اقسام اسلام به نقطه اوج اعتلای خود رسید و اقسام اسلام در بستر انواع ثلاثه - اسلام تطبیقی و انطباقی و دگماتیسم- به صورت اقسام اسلام فقه‌ای و اسلام فلسفی و اسلام تصوفی و اسلام کلامی در آمدند. به این ترتیب بود که از قرن پنجم هجری معرفت بشری (در کانتکس معرفت کلامی و معرفت فلسفی یونانی و معرفت تصوفی هند شرقی و معرفت فقیهانه حوزه)، بر معرفت دینی «که وحی و قرآن و دستاورد

آن‌ها» بود غلبه پیدا کرد و اصلا - راه بشر راه انبیا- را به محاق کشانید و بدین ترتیب بود که اجزاء اسلام یعنی - شریعت اسلام و اخلاق اسلام و اعتقادات اسلام- در کارخانه استعماری اقسام اسلام در بعد از قرن پنجم، به صورت جدیدی استحاله پیدا کرد.

۸ - به همین ترتیب اقبال با همان زبانی که به جنگ اسلام فلسفی می‌آید به جنگ اسلام کلامی و اسلام فقهی و اسلام تصوفی امثال حافظ می‌آید و همه این راه‌ها را، راه‌های انحرافی می‌خواند.

۹ - اقبال در رد اسلام فلسفی ارسطویی می‌گوید: (صفحه ۱۴۸- بازسازی فکر دینی در اسلام)؛ «این همان اندیشه‌هایی بود که در آغاز سیر و سلوک عقلی خویش با شور و شوق زاید الوصفی به تحصیل و تحقق آن پرداخته بودند، زیرا متوجه این امر نشده بودند که روح قرآن اصولاً ضد تعلیمات یونانی است و از آن جهت که اعتماد تمام به متفکران یونانی داشتند، نخستین محرک ایشان آن بود که قرآن را در روشنی فلسفه یونان فهم کنند. از آنجا که روح قرآن به امور عینی توجه داشت و فلسفه یونانی به امور نظری می‌پرداخت و از حقایق عینی غفلت می‌ورزید، لذا آن کوشش‌های نخستین ناچار محکوم به شکست و بی ثمری شد.»

۱۰ - اقبال در رد اسلام غزالی می‌گوید: (بازسازی فکر دینی صفحه ۱۴۸)؛ «غزالی روی هم رفته پیرو منطق ارسطو بود و در کتاب قسطاس خود بعضی آیات قرآنی را به اشکال قیاسی منطق ارسطویی در آورده است.»

#### ب - انواع اسلام از زاویه اسلام تاریخی شریعتی:

معلم کبیرمان شریعتی (برعکس علامه اقبال لاهوری) پیدایش اسلام را از زاویه «اسلام تاریخی» مطرح می‌کند. از نظر شریعتی علت پیدایش انواع اسلام در تاریخ اسلام - تاریخی شدن اسلام- بود، شریعتی در خصوص آبشخور تاریخی شدن اسلام این امر را بازگشت می‌دهد به زمان خود پیامبر اسلام و زمان نزول قرآن. از دیدگاه شریعتی

آنچه باعث تاریخی شدن اسلام در زمان پیامبر گردید عبارتند از؛

۱ - نزول تدریجی قرآن (برعکس وحی موسوی و عیسوی که صورت دفعی داشتند). وحی محمد به صورت پروسس در طول ۲۳ سال بر پیامبر اسلام نازل شده است.

۲ - نزول وحی محمد (برعکس وحی موسوی و عیسوی که صورت مجرد داشتند). وحی محمد صورت کنکری و مشخص اجتماعی داشته است، به عبارت دیگر «قرآن با زندگی جامعه سازانه محمد ترکیب» گردید و به موازاتی که شخصیت محمد در کوران سخت‌ترین مبارزه در حال اعتلا و شکل‌گیری بود، قرآن (آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید) مانند یک موجود زنده و به موازات تکامل و رشد محمد، تکامل پیدا کرده است.

۳ - اگر تاریخ را - نه به معنای نقل حوادث گذشته معنی کنیم و اگر تاریخ را نه به معنای قوانین حاکم بر حرکت اجتماعی انسانی در گذشته و حال معنی کنیم- بلکه آنچنانکه معلم کبیرمان در اسلام‌شناسی ارشاد درس ۱۹ مطرح کرد، «تاریخ علم شدن انسان» معنی شود، در آن صورت آنچنانکه شریعتی می‌گوید - بیش از ۷۰٪ قرآن تاریخ- می‌باشد.

۴ - تبیین آینده تاریخ بشر بر پایه «پیروزی مستضعفین و حاکمیت سیاسی و اقتصادی مستضعفین بر زمین توسط قرآن» حرکت تاریخ را هدفمند کرد.

۵ - دینامیسم درونی اسلام و قرآن بر پایه اصل «اجتهاد در اجزاء اسلام» اعم از شریعت، معارف، اعتقادات و اخلاق اسلام می‌باشد.

۶ - سیاسی بودن دین اسلام به علت خواستگاه اجتماعی و تاریخی نزول آن است.

۷ - از نظر شریعتی اسلام دارای تکوینی پروسسی و برون‌ی و اجتماعی و زمینی می‌باشد.

۸ - از نظر شریعتی اسلام دین تفسیر نیست (آنچنانکه اسلام فلسفی و تصوفی و کلامی و فقهی و... به آن معتقد هستند)، بلکه بالعکس دین تغییر است.

۹ - از نظر شریعتی دست پروردگان محمد

انسان‌های تماشاگر (مانند انسان فلسفه ارسطویی یا انسان فقه حوزه یا انسان تصوف اشعری گری)، نبودند بلکه بالعکس انسان‌های بازیگری بودند که در راه جامعه سازی محمد بازیگری می‌کردند.

۱۰ - از نظر شریعتی؛ محمد بر پایه توحید «انسان تغییرگر و جامعه ساز و تاریخ نگر و بازیگر» می‌ساخت، چراکه توحیدی که شریعتی در اسلام‌شناسی ارشاد مطرح می‌کند (برعکس توحید حوزه، توحید کلامی، توحید فلسفی، توحید تصوفی اشعری گری)، یک توحید فردی و ذهنی و اخلاقی صرف نمی‌باشد بلکه بالعکس یک توحیدی می‌باشد که بر چهار ستون «جهان، انسان، جامعه و تاریخ به صورت، توحید فلسفی، توحید اجتماعی، توحید اخلاقی و توحید تاریخی» استوار می‌باشد.

۱۱ - شریعتی با تکیه بر (آیات ۲۵ سوره حدید و ۲۱۳ سوره بقره و...) قرآن، رسالت پیامبر اسلام را در جامعه سازی تبیین می‌کرد، و نه فرد سازی مجرد و مکانیکی.

۱۲ - از نظر شریعتی؛ انسان قرآن یک انسان مسئول می‌باشد که رسالت آن در بستر جامعه سازی معنی پیدا می‌کند.

۱۳ - از نظر شریعتی؛ اسلام (برعکس مسیحیت که یک دین فردساز می‌باشد) دین جامعه ساز است و فردسازی را در بستر جامعه سازی معنی می‌کند نه بالعکس.

۱۴ - از نظر شریعتی اسلام یک دین جامعه ساز و دنیاگرا می‌باشد که آخرت را در ادامه طولی دنیا تبیین می‌کند و نه (آنچنانکه بازرگان و سروش و... می‌گویند) در ادامه عرضی آخرت.

۱۵ - از نظر شریعتی؛ آنچنانکه محمد یک پیامبر مسلح و جامعه ساز می‌باشد - علی، امام حسین، ابوذر، حجرین عدی و... امامانی جامعه ساز هستند - بر مبنای این محورها شریعتی معتقد بود که؛ «اسلام یک دین تاریخی» است. ■

ادامه دارد



۸ - تدوین تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه.

۷ - توده‌ها باید در بستر یک مبارزه پی گیر درازمدت به اهداف استراتژیک خود برسند.

۸ - توده‌ها باید در بستر پراتیک جنبش سندیکائی یا صنفی سیاسی خود با جنبش سیاسی جامعه پیوند پیدا کنند.

فرآیند دوم؛ حزب سازمان‌گر: «در این فرآیند اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی توسط تشکیلات افقی را بر پایه پیوند حزب سازمانده با جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی تحقق می‌سازد، رابطه حزب سازمانده پیشگام با حزب سازمان‌گر افقی، محصول جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی در رابطه هدایت‌گری است و نه رابطه رهبری کننده، سازماندهی حزب افقی سازمان‌گر (برعکس سازماندهی حزب عمودی پیشگام) از بستر محیط کار و زندگی توده‌ها و توسط یک مبارزه دموکراتیک و صنفی و علنی عبور می‌کند.»

#### ۴ - تشریح تئوری حزبی:

آن چنان که در دو درس گذشته آموختیم:

۱ - حزب سازمانی با حزب سازمانده متفاوت می‌باشد چراکه حزب «سازمانده وظیفه‌اش هدایت‌گری است اما حزب سازمانی وظیفه‌اش رهبری است.»

فرآیند سوم؛ حزب سازمانی «یک حزب سیاسی و قدرتی می‌باشد که توسط جناح‌های خواهان قدرت تشکیل می‌گردد، استراتژی حزب سازمانی مشارکت یا کسب تمامیت حکومت می‌باشد و تاکتیک آن فشار از پائین جهت چانه زنی تقسیم قدرت در بالا می‌باشد، تئوری تشکیلات این حزب - بوروکراسی کلاسیک- است که تمامی احزاب قدرت در غرب این چنین می‌باشد.»

### رسالت اساسی حزب؛

#### سازماندهی سیاسی،

#### اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی و مذهبی

#### جنبش‌های سه گانه بر پایه «نقد مذهب،

#### انتقال دیالکتیک، ارائه تحلیل‌های مشخص»

#### از شرایط سیاسی، طبقاتی، اقتصادی و

#### اجتماعی مشخص می‌باشد.

۲ - حزبی که وظیفه خود را رهبری توده‌ها می‌داند با حزبی که وظیفه خود را هدایت‌گری حرکت توده‌ها می‌داند، هم به لحاظ ساختاری و هم به لحاظ برنامه و هم به لحاظ استراتژی متفاوت می‌باشد.

۳ - در حزب سازمان‌گر، حزب و تحزب به صورت یک استراتژی می‌باشد که هدف آن ایجاد توازن قوا بین بالائی‌های قدرت و پائینی‌های قدرت می‌باشد، اما در حزب سازمانی هدفش کسب قدرت سیاسی جهت مشارکت در حکومت با بالائی‌ها یا آلترناتیوی برای تمامیت قدرت حکومت می‌باشد.

۴ - در حزب سازمان‌گر - حزب به عنوان یک استراتژی- در طول جنبش‌های اجتماعی جهت هدایت‌گری و سازماندهی و تزریق تئوری و برنامه به جنبش‌های سه گانه زیر است:

الف - دموکراتیک. ب - اجتماعی. ج - سوسیالیستی یا طبقاتی.

در صورتی که در حزب سازمانده، حزب در «عرض» جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی یا طبقاتی واقعیت و عینیت و مادیت اجتماعی پیدا می‌کند. توضیح این که در حزب سازمان‌گر «طولی» حزب بدون شرایط عینی و ذهنی اجتماعی

و چریک و ارتش خلقی و...

۲ - توده‌ها باید «خود» رهبری خودشان را انجام دهند و نه این که پیشگام رهبری آن‌ها را به عهده بگیرد.

۳ - توده‌ها باید مبارزه را بر پایه زندگی و محیط کار «خود» و به صورت علنی شکل دهند و نه مجرد از زندگی و محیط کار و به صورت غیر علنی و مخفی.

۴ - توده‌ها باید در چارچوب شکل بندی خاص جنبش «خود» وارد جنبش اجتماعی یا جنبش سیاسی یا جنبش دموکراتیک و یا جنبش طبقاتی و سوسیالیستی بشوند.

۵ - توده‌ها باید تشکیلات سازمان‌گری «خود» را بر پایه صنفی محیط کار، آن هم از شکل آماتور شروع بکنند.

۶ - توده‌ها باید از بستر پروسه مبارزه صنفی

مبانی تئوری حزب عمودی سازمانده پیشگام عبارت است از:

۱ - تدوین تئوری‌های عام فلسفی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... حزب.

۲ - تدوین تئوری استراتژی حزب.

۳ - تدوین تاکتیک‌های محوری حزب.

۴ - تدوین جهت گیری طبقاتی و سیاسی و اجتماعی حزب.

۵ - تدوین خواستگاه طبقاتی و بازوی اجرایی تاریخی - طبقاتی حزب.

۶ - تدوین فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی و فلسفه اجتماعی به صورت کنکریت در چارچوب برنامه حزب.

۷ - تدوین شعارهای مرحله‌ای حزب.

نمی‌تواند لباس عینیت به تن بکند چرا که سالیبه انتفاع به موضوع می‌باشد و طبیعی است که تا زمانی که موضوعیت یک استراتژی مشخص نباشد، اگر استراتژی بدون موضوع جریان پیدا کند - خود استراتژی موضوع و هدف می‌شود- و همین مساله بزرگترین آفت حزبی تمامی حرکت‌های تحزب‌گرایانه گذشته ایران در طول یک صد ساله گذشته بوده است، چراکه حرکت تحزب‌گرایانه گذشته از آن جایی که در پروسس تکوین خود یک فرآیند طولی نسبت به جنبش‌های سه گانه گذشته نداشته است لذا این امر باعث گردیده تا خود حزب هدف بشود و طبیعی است هنگامی که خود حزب هدف شد، حزب سازمان‌گر بدل به حزب سازمانی می‌شود و حزبی ساختمان‌با یک آدرس و چند ساختمان و یک مرامنامه و یک اساسنامه و چند تا آئین نامه و یک مجوز از وزارت کشور و یک روزنامه، که هویت خود را به صورت اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی سر و سامان می‌دهد و طبیعی است که نخستین مشخصه چنین حزبی؛ کسب قدرت سیاسی به صورت الگرناتیوی و یا به صورت مشارکتی می‌باشد، در صورتی که در حزب سازمان‌گر - حزب علاوه بر این که به صورت یک استراتژی و در شکل اقدام عملی سازمان‌گرایانه در می‌آید- دارای موضوع می‌باشد که موضوع آن «جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی می‌باشد» و وظیفه آن هدایت‌گری این جنبش‌ها در چارچوب برنامه و تئوری و تشکیلات و سازماندهی خواهد بود، بنابراین حزب سازمان‌گر «طولی» یک فرآیند در ادامه فرآیندهای تکوین جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی می‌باشد و پر واضح است که این چنین حزبی دیگر حتی اگر هم بخواد نمی‌تواند یک حزب قدرت یا حزب حکومتی یا حزب مشارکتی یا حزب الگرناتیوی بشود! چراکه پتانسیل ساختاری آن در ساختمان حزبی نهفته نیست بلکه در جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی یا طبقاتی زحمت‌کشان به صورت سینماتیک وجود دارد.

۵ - در حزب سازمان‌گر؛ رسالت حزب

زعامت و حکومت و رهبری سیاسی و اجرائی مردم نیست زیرا تنها اصل زیربنایی حزب سازمان‌گر این است که «مردم به نیروی خود به رهائی برسند، نه به نیروی چریک و ارتش خلقی و پیشگامان سازمانده، بر عکس حزب سازمانی از آن جایی که اعتقاد به نمایندگی از جانب جنبش و مردم دارد و در عرض آن‌ها هویت پیدا می‌کند، لذا این امر باعث می‌گردد تا حزب سازمانی رسالت خود را زعامت و حکومت و رهبری سیاسی و اجرائی مردم بداند علیهذا حزب سازمان‌گر مسئولیت خودش را هدایت‌گری می‌داند، در صورتی که حزب سازمانی مسئولیت خودش را رهبری می‌داند، حزب سازمان‌گر معتقد است که مردم و توده‌ها و زحمت‌کشان به نیروی خود رها می‌شوند در صورتی که حزب سازمانی معتقد است که چریک یک حزب است و ارتش خلقی و حزب عمودی که پیشگامان مردم را تشکیل می‌دهند به نمایندگی از توده‌ها می‌توانند خود انقلاب بکنند و ماشین دولت را در هم بکوبند و توده‌ها را به رهائی برسانند، پس حزب سازمانی در پاسخ این سوال که کیست که انقلاب می‌کند؟ خواهد گفت: «پیشگام و حزب پیشگام و چریک و ارتش خلقی»، اما حزب سازمان‌گر در پاسخ به این سوال خواهد گفت: «که فقط توده‌ها و طبقه زحمت‌کش و مردم هستند که در لوای سه جنبش اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی تغییر و تحول در جامعه ایجاد می‌کنند و به نیروی پتانسیل درونی خود به رهائی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و طبقاتی می‌رسند»، پس کار حزب سازمان‌گر رهبری جامعه نیست، این یکی از اشتباهات بزرگ احزاب ایران در یک صد ساله گذشته بوده است که خیال می‌کردند باید رهبری جامعه و مردم را در دست بگیرند. مشروطیت اول و مشروطیت دوم ثابت کرد که بی ارزش‌ترین گروه‌های اجتماعی برای رهبری مردم - احزاب سازمانی- هستند، بنابراین رسالت حزب سازمانده رهبری کردن جامعه نیست رسالت حزب سازمانده «هدایت‌گری جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی بر پایه دادن برنامه، تئوری اجتماعی و سیاسی و طبقاتی

و فرهنگی و انتقال دیالکتیک اجتماعی و طبقاتی و فرهنگی از جامعه و طبقه به متن وجدان توده‌ها و طبقه می‌باشد» چراکه خود دیالکتیک جامعه تا زمانی که به توده‌ها منتقل نشود نمی‌تواند حرکت و جنبش ایجاد بکند.

۶ - رسالت اساسی حزب؛ سازماندهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی و فرهنگی و مذهبی جنبش‌های سه گانه بر پایه «نقد مذهب و انتقال دیالکتیک و ارائه تحلیل‌های مشخص» از شرایط سیاسی و طبقاتی و اقتصادی و اجتماعی مشخص می‌باشد.

۷ - بنابراین برای این که حزب سازمانده بتواند رسالت خودش را که عبارت است از «بخشیدن آگاهی به جامعه و آموزش تئوریک و عملی به مردم و سازماندهی مردم و جنبش‌های سه گانه در بستر زندگی ایشان»، به انجام برساند؛ اولاً- نیازمند به فضای باز و کار علنی است. ثانیاً- نیازمند به یک تشکیلات عمودی مقدماتی می‌باشد، تا توسط آن بتواند به پرورش نیروهای کار آزموده بپردازد. یعنی قبل از این که به رابطه مردم و حزب بپردازیم بایستی با تربیت و پرورش پیشگامان به رابطه حزب و مردم بپردازیم، چراکه رابطه حزب و مردم بر عکس رابطه مردم و حزب جز از طریق پرورش کادر و نیروهای همه جانبه پیشگام امکان پذیر نخواهد بود.

بنابراین رسالت حزب سازمانده پیشگام یک رسالت دو مولفه‌ای است:

الف - رسالت حزب و مردم؛ که یک رسالت سازمانده افقی است و توسط پرورش نیروهای کار آزموده و کشف متن مردم امکان پذیر می‌باشد.

ب - رسالت مردم و حزب؛ که توسط پیوند جنبش با تشکیلات عمودی حزب امکان پذیر می‌باشد. ■

ادامه دارد



قرآن دارای احساس خاص خودش می‌باشد که توسط این احساس خاص عمل خود را زیبا می‌انگارد.

سوره جاثیه- آیه ۲۸- «...كُلُّ أُمَّةٍ جَائِيَةٌ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» - هر اجتماع انسانی در روز قیامت مانند هر فرد دارای یک کتاب مخصوص به خود می‌باشد.

سوره یونس- آیه ۴۷- «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ» - هر اجتماع انسانی دارای پیامبر خاص خود می‌باشد که بین آنها به قسط و عدل قضاء می‌راند بدون اینکه به آنها ستم بکند. نتیجه آن چه تا اینجا در مقدمه مطرح کردیم:

۱- موضوع اشتراکیت اجتماعی یا سوسیالیسم از جمله مباحثی بوده که از آغاز در میان مسلمین تحت عنوان اشتراکیت مطرح بوده است و دارای تاریخی کهن می‌باشد.

۲- نخستین متفکر مسلمانی که بر پایه اندیشه قرآن (بنا به گفته صاحب تفسیر طنطاوی) موضوع اشتراکیت اجتماع انسانی در اسلام تبیین تئوریک کرد - ابو حامد امام محمد غزالی - از متفکرین متصوفه قرن پنجم است، با این که مشرب ضد فقهی و ضد فلسفی داشت ولی علامه اقبال او را از پیروان اندیشه ارسطویی می‌داند و بعضی به علت شک فلسفی اش او را دکارت تاریخ اسلام می‌دانند.

۳- بنا به گفته صاحب تفسیر طنطاوی ابو حامد امام محمد غزالی معتقد است که؛ از نظر قرآن مال و ثروت از آن اجتماع است نه از آن فرد، به عبارت دیگر از نظر غزالی مال و ثروت حق جامعه و اجتماع انسانی می‌باشد و نه حق فرد (البته علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان در ظل تفسیر (آیات ۲۱۳ بقره و ۲۰۰ آل عمران)، زاویه «اصالت و هویت اجتماعی» غزالی در برابر «فرد» را تأیید می‌کند).

۴- غزالی معتقد است که از نظر قرآن مسلمانان موظف‌اند در عرصه تولید و توزیع به صورت اجتماعی زندگی کنند و نه به صورت فردی.

۵- غزالی معتقد است که مشخصه جامعه

زندگی اصل اشتراکیت را مطرح می‌کند. به عبارت دیگر قرآن برای انسان زندگی اجتماعی قائل است که غیر از اجتماعی بودن انسان در تعریف ارسطو می‌باشد (ارسطو در تعریف انسان می‌گوید؛ انسان حیوان مدنی بالطبع یا اجتماعی می‌باشد) اجتماع بودن انسان از نظر قرآن بر پایه - تبیین انسانی از اجتماع - می‌باشد و نه - تبیین اجتماعی از انسان - چرا که از نظر قرآن اجتماع انسانی مانند خود انسان دارای «اصالت و هویت و مرگ و حیات و تکامل و انحطاط» می‌باشد که تمامی این فاکتور های اجتماعی از نظر قرآن قانونمند هستند. از نظر قرآن علاوه بر این که اجتماع انسانی مانند فرد انسان دارای «هویت مستقل» می‌باشد، این اجتماع دارای حیات و عمر و ممت و تکامل و شعور می‌باشد که البته آن چنان که عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی برای اولین بار (در میان متفکرین مسلمان در قرن هشتم و نهم هجری) مطرح کرد؛ از دیدگاه قرآن تمامی فاکتور های اجتماع انسانی «علمی و قانونمند» هستند، قبل از ابن خلدون نیز مسعودی در مروج الذهب مطرح می‌کند که؛ برای اجتماعی انسانی «حیات و هویت و ممت» قائل بوده است، ولی کشف بزرگی که ابن خلدون کرد و در مقدمه - کتاب تاریخ العبر - آورده است، آن که؛ در دیدگاه قرآن جامعه شناسی به صورت یک علم می‌باشد و علم جامعه شناسی از نظر قرآن (آن چنان که ابن خلدون می‌گوید) دارای «موضوع و مبادی و مبانی» می‌باشد و لذا انحطاط و ارتقاء و حیات و ممت و عمر و... اجتماع دارای قانون می‌باشد:

سوره اعراف- آیه ۳۴: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» - برای هر اجتماع انسانی عمر و سر رسید مشخصی می‌باشد» پس هر گاه عمر آن اجتماع انسانی به سر برسد ساعتی پیش و ساعتی پس آن جامعه نمی‌تواند تعیین مهلت حیات بکند.

سوره انعام - آیه ۱۰۸ - «...كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ...» این چنین عمل هر اجتماع انسانی برای همان اجتماع انسانی زینت قرار دادیم» به عبارت دیگر هر اجتماع انسانی از نظر

از نظر امام محمد غزالی - اسلام - معتقد است که افراد جامعه باید به صورت اجتماعی زندگی کنند و نه به صورت فردی، زندگی اجتماعی آنها هم باید صورت اشتراکی داشته باشد نه صورت انفرادی، بنا به نقل قول صاحب تفسیر طنطاوی از نظر امام محمد غزالی؛ شکل بندی اشتراکیت در زندگی اجتماعی مسلمانان بر طبق روحیه قرآن بوده و امری است که از جانب جامعه باید به صورت اختیاری و آگاهانه انجام بگیرد و نه به صورت اجباری که از طرف دولت‌ها بر جامعه مسلمین تحمیل گردد. البته عین همین نظریه را صاحب تفسیر المیزان (که در تفسیر آیات ۲۱۳ بقره و ۲۰۰ از آل عمران) در خصوص زندگی اجتماعی و لزوم اشتراکیت و شکل بندی زندگی اجتماعی مطرح می‌کند که ما حاصل اندیشه آنها باز گشت پیدا می‌کند به مضمون آن روایتی که از قول امام سجاد نقل می‌کنند که؛ در خصوص گزارش یکی از یاران به ایشان که در باب صلاحیت اخلاقی شیعیان آن منطقه‌ای که گزارشگر از آنجا آمده بود، امام سجاد از گزارشگر می‌پرسد؛ آیا آن جامعه مسلمانی که تو از آنجا آمده‌ای به این مرحله از ایمان رسیده‌اند که بتوانند به صورت اشتراکی زندگی کنند و بدون اذن و اجازه یکدیگر، از جیب هم و مال و ثروت یکدیگر نیاز خود را بر طرف سازند؟ آن فرد به امام سجاد گفت؛ نه، امام سجاد در پاسخ به او گفت؛ پس ایمان آنها هنوز کامل نشده است، آن زمانی آنها مسلمان واقعی هستند که بدون اذن یکدیگر از مال هم به اندازه نیازشان استفاده کنند.

البته آبخور اولیه همه این مبانی بازگشت پیدا می‌کند به خود قرآن! چنان که در خصوص تبیین اشتراکیت از نگاه امام محمد غزالی مطرح کردیم، از نظر غزالی (و طباطبائی) شکل بندی زندگی انسان در نظر قرآن دارای دو مشخصه اصلی می‌باشد؛ اول - اجتماعی. دوم - اشتراکی. یعنی از نظر قرآن زندگی انسان اول ماهیت اجتماعی دارد و به خاطر این که ماهیت اجتماعی دارد، برای قوام این

انسانی از نظر قرآن عبارت است از:

اول - زندگی «اجتماعی» کردن. دوم - زندگی «اشتراکی» داشتن. به عبارت دیگر غزالی معتقد است که روحیه اسلام در باب اجتماع مسلمانان این است که؛ «مسلمانان به صورت اجتماعی و اشتراکی» زندگی کنند.

۶- غزالی معتقد است که؛ اسلام نمی‌خواهد که «اشتراکیت در زندگی و جامعه مسلمانان» توسط دولت‌ها و زور و سر نیزه تحمیل بشود، بلکه او معتقد است که مسلمانان باید از نظر اجتماعی به درجه‌ائی از تکامل در «ایمان و معنویت و آگاهی و رشد» برسند که خودشان آگاهانه و با اختیار و انتخاب شکل بندی اشتراکیت در زندگی اجتماعی شان را انتخاب بکنند، به عبارت دیگر از نظر غزالی اشتراکیت اجتماعی در دیدگاه اسلام جنبه اجباری نداشته و جنبه اختیاری دارد.

۷- از نظر قرآن مشخصه زندگی انسان ویژگی «اجتماعی و اشتراکی» است (آن چنان که غزالی و ابن خلدون و مسعودی که صاحب مروج الذهب است و حتی علامه طباطبائی می‌گوید) که این دیدگاه غیر از تعریف ارسطو از اجتماعی بودن انسان است. در تعریف ارسطو از انسان (که می‌گوید انسان حیوان مدنی بالطبع می‌باشد)، اجتماعی بودن به عنوان شکل زندگی انسان نیست، بلکه شیوه - حیات - است لذا در اندیشه ارسطو تبعیض اجتماعی در میان برده و برده دار یک ضرورت اجتماعی می‌باشد که به صورت جبری در وجود انسان نهفته است و امکان تغییر یا اصلا ضرورت تغییر آن وجود ندارد، ولی آن چنان که غزالی مطرح می‌کند اولاً - اجتماعی بودن انسان از نظر قرآن یک شکل بندی زندگی می‌باشد. در ثانی - شکل بندی زندگی امری اکتسابی و اختیاری و آگاهانه است. در ثالث - از نظر غزالی لازمه زندگی اجتماعی در شکل بندی اشتراکیت اقتصادی می‌باشد، یعنی از نظر قرآن آن چنان که امام محمد غزالی می‌گوید؛ تا زمانی که زندگی اجتماعی به سمت «زندگی اشتراکی اقتصادی» اعتلا پیدا نکند آن جامعه و اجتماع انسانی «اسلامی و قرآنی» نمی‌باشد.

۸- در میان مسلمانان اولین متفکر مسلمانی که موضوع اجتماعی بودن شکل زندگی را مطرح کرد و برای اجتماع انسانی - هویت و حیات و ممات و انحطاط و... قائل شد، مسعودی در مروج الذهب بود.

۹- اولین متفکر مسلمانی که - اجتماع انسانی را به صورت یک پدیده علمی - مورد مطالعه جامعه شناسانه قرار داد، عبدالرحمن ابن خلدون تونسلی (متفکر قرن هشتم و نهم هجری و صاحب تاریخ العبر) است، که در مقدمه همین کتاب خود به تبیین علمی «اجتماع انسانی» پرداخته است.

۱۰- ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می‌گوید؛ ما نباید علوم عقلی خود را بر پایه اندیشه یونانیان تقسیم بکنیم.

۱۱- ابن خلدون می‌گوید؛ ما نباید مانند ارسطو علوم را به علوم نظری و علوم عملی صرف تقسیم بنماییم.

۱۲- ابن خلدون می‌گوید؛ از نظر قرآن علم جامعه (یا جامعه شناسی علمی) مانند علوم دیگر خود یک علم است.

۱۳- ابن خلدون معتقد است که؛ از نظر قرآن علم جامعه (یا جامعه شناسی علمی) مانند دیگر علوم دارای «موضوع و مبانی و مبادی» مشخص می‌باشد.

۱۴- ابن خلدون به تاسی از قرآن برای جامعه انسانی «ارتقاء و انحطاط و حیات و ممات و تکامل» قائل است، او می‌گوید؛ که تمامی این امور را خودش از قرآن استنباط و استنتاج کرده است.

۱۵- ابن خلدون می‌گوید؛ این قرآن بود که برای اولین بار برای اجتماع انسانی (در برابر فرد) «هویت و اصالت و شخصیت مستقل» قائل شد.

۱۶- از نظر ابن خلدون قرآن علاوه بر این که؛ برای اجتماعی انسانی یک هویت و اصالت و شخصیت مستقل از فرد قائل است، برای آن مشخصات ذیل را نیز قائل می‌باشد:

الف - جامعه انسانی به صورت عام و کلی وجود ندارد بلکه جامعه های انسانی به صورت کنکریت و مشخص وجود دارند.

ب - هر جامعه کنکریت و مشخص انسانی دارای عمر معینی می‌باشد که؛ - از آن حد و چارچوب تعیین شده عمر خود - نمی‌تواند تجاوز کند.

ج - هر اجتماع مشخص انسانی دارای حیات و ممات تعیین شده‌ائی می‌باشد.

د - هر جامعه مشخص انسانی دارای ارتقا و تکامل و انحطاط و افول می‌باشد.

ه - هر جامعه مشخص انسانی دارای یک نوع «شعور و احساس و روحیه خاص خود» است که او را از دیگر جوامع انسانی متمایز می‌سازد.

و - هر جامعه مشخص انسانی (مانند فرد انسان) دارای کتاب اعمال خاص خود می‌باشد.

ز - حرکت انحطاطی و ارتقائی هر جامعه مشخص انسانی - دارای علل و قانون خاص خود - می‌باشد، که برای انسان قابل شناخت است.

ح - هر جامعه مشخص انسانی دارای پیامبر خاص و مشخص خودش بوده است. ■

ادامه دارد



### «وقتی مشروطه را با انقلاب»

**کبیر فرانسه مقایسه کنید در مقایسه با آنچه که از آن کپی کرده‌اند یکی به آن شکل در می‌آید و یکی به این شکل، این است که می‌بینیم مشروطه با چند تا فرمان شروع می‌شود در صورتی که انقلاب کبیر فرانسه با یک قرن اندیشیدن، تفکر، بینش تازه و حرکت فکری مترقی و آگاه و روشنگرانه شروع می‌شود.»**

مجموعه آثار - جلد ۱۷ - ص ۱۶۶

دینامیکی وجود است. مثنوی - دفتر اول صفحه ۲۵:

این جهان یک فکرتست از عقل کل  
عقل چون شاهست و صورتها رسل  
کل عالم صورت عقل کل است  
اوست بابای هر انک اهل قل است  
چون کسی با عقل کل کفران فزود  
صورت کل پیش او هم سگ نمود  
عقل پنهانست و ظاهر عالمی  
صورت ما موج یا از وی نمی

۷ - خداوند در عرصه - حرکت دینامیکی و دیالکتیکی تکامل وجود- (مانند خدای ارسطو و دکارت و نیوتن)، بیرون از وجود نیست بلکه آمیخته با وجود است، و پیوسته در جریان عالم حاضر است و در حال انجام امور می‌باشد. مثنوی - دفتر اول - صفحه ۶۱ از سطر ۲۹:

کل بوم هو فی شان بخوان  
مرو را بیکار و بی فعلی مدان  
کمترین کارش به هر روز آن بود  
کاو سه لشکر را روانه می‌کند  
لشکری زاصلاب سوی امهات  
بهر آن تا در رحم روید نبات  
لشکری از ارحام سوی خاکدان  
تا زبر و ماده پر گردد جهان  
لشکری از خاکدان سوی اجل  
تا ببیند هر کسی عکس العمل  
باز بیشک بیش از آن‌ها می‌رسد  
آنچه از حق سوی جان‌ها می‌رسد  
آنچه از جانها به دل‌ها می‌رسد  
آنچه از دلها به گل‌ها می‌رسد

۸ - خود حرکت دینامیکی و دیالکتیکی تکامل در جهان قانونمند می‌باشد که از اصول حاکم بر آن اصل برگشت ناپذیر "بودن تکامل" است. مثنوی - دفتر دوم - صفحه ۹۹ از سطر ۱۷:

هیچ آینه دگر آهن نشد  
هیچ نان گندمی خرمن نشد  
هیچ انگوری دگر غوره نشد  
هیچ میوه پخته باکوره نشد  
پخته گرد و از تغییر دور شو  
هیچ و برهان محقق نور شو

۹ - حرکت دینامیکی تکاملی جهان بر پایه «شدن در عرصه دیالکتیک تضاد و حرکت و

می‌روند این کاروان‌ها دم بدم

۳ - حرکت دینامیک وجود نشأت گرفته از جنگ تضادها می‌باشد. مثنوی - دفتر ششم - صفحه ۳۵۲ از سطر ۲۱ به بعد:

این جهان جنگ است چون کل بنگری  
ذره ذره همچو دین با کافری  
آن یکی ذره همی پرد به چپ  
و آن دگر سوی یمین اندر طلب  
ذرهائی بالا و آن ذره نگون  
جنگ فعلی‌شان ببین اندر رکون  
جنگ فعلی هست از جنگ جهان  
زین تخالف آن تخالف را بدان

۴ - حرکت تکاملی وجود یک حرکت دینامیکی می‌باشد نه مکانیکی. مثنوی - دفتر اول - صفحه ۲۵ از سطر ۲۹:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما  
بی خبر از نو شدن اندر بقا  
عمر همچون جوی نو نو می‌رسد  
مستمری می‌نماید در جسد  
آن زتیزی مستمر شکل آمده است  
چون شرر کش تیز جنبانی به دست  
شاخ آتش را بجنبانی به ساز  
در نظر آتش نماید بس دراز  
این درازی مدت از تیزی صنع  
می‌نماید سرعت انگیزی صنع

۵ - نه تنها شدن حرکت دینامیک تکاملی وجود بر دیالکتیک هست و نیست استوار می‌باشد در عرصه تکامل تبدیل نوع نیز باز این شدن هست و نیست بر قرار است. مثنوی - دفتر سوم - صفحه ۱۹۹ سطر ۳۶ به بعد:

از جمادی مردم نامی شدم  
وزما مردم ز حیوان سر زدم  
مردم از حیوان و آدم شدم  
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم  
جمله دیگر بمرم از بشر  
تا بر آرم از ملائک بال و پر  
از ملک هم بایدم جستن زجو  
کل شینی هالک الا وجهه  
بار دیگر از ملک پران شوم  
آنچه اندر وهم ناید آن شوم  
پس عدم کردم عدم چون ارغنون  
گویدم انا الیه راجعون

۶ - عقل مطلق منشاء و غایت حرکت

۵ - قوانین تکامل طبیعی یا تکامل زیستی:  
۱- تنازع در بقاء. ۲- انطباق با محیط. ۳- بقاء اصلح. ۴- توارث.

و - اصول مقدماتی تکامل:

۱ - هستی و وجود دارای شدنی دیالکتیکی می‌باشد. ۲ - این شدن دیالکتیکی موتور تکامل را تشکیل می‌دهد که بر سه پایه؛ «تضاد درونی و حرکت دینامیکی و تکامل دینامیکی» قرار دارد.

ز - مراحل یا فرآیندهای تکامل:

۱- فرآیند کمی یا تدریجی یا ترانسفر میس. ۲ - فرآیند کیفی یا دفعی یا موتاسیون و جهشی.

ح - مشخصه تکامل: «اصل تکامل بر کلیت هستی و تاریخ و جامعه» حاکم می‌باشد؛ و در عرصه جزئیات «حرکت دیالکتیک و تکامل و شدن» تابع کلی و نوع می‌باشد.

## ۱. مولوی و اصل تکامل دینامیکی در جهان:

۱ - تکامل به عنوان یک اصل استثناء ناپذیر بر کل جهان اعداد و اضداد حاکم می‌باشد. دیوان شمس - صفحه ۲۱۲ در غزل ۳۶۲ سطر ۷

چيست نشانی آنک هست جهانی دگر

نو شدن حالها رفتن این کهنه‌ها

روز نو و شام نو باغ نو و دام نو

هر نفس اندیشه نو نو خوشی و نوعنا است

عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک

می‌رود و می‌رسد نو نو این از کجاست

نو ز کجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود

گرنه و رای نظر عالم بی منتها ست

۲ - تکامل محیط بر کل وجود و بر شدن استوار می‌باشد که این «شدن بر عدم و وجود یا هستی و نیستی» استوار می‌باشد. مثنوی - دفتر اول - صفحه ۳۹ از سطر ۱۵

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان

هست یا رب کاروان در کاروان

باز از هستی روان سوی عدم



تکامل» پیش می‌رود که مکانیزم آن «زایش حرکت از تضاد در ارتباط با زایش تضادی از دل تضاد» می‌باشد:

که ز ضدها ضدها آید پدید در سویدا روشنائی آفرید در عدم هست ای برادر چون بود ضد اندر ضد چون مکنون بود ضد اندر ضد پنهان مندرج آتش اندر آب سوزان مندمج

۱۰ - مبنای دیالکتیک در حرکت دینامیک تکامل وجود بر تضاد استوار است و بدون تضاد دو اصل دیگر دیالکتیک وجود، یعنی اصل حرکت و اصل تکامل- نفی می‌گردد:

زندگانی آشتی ضدهاست مرگ آن کاندرا میانشان جنگ خاست صلح اضداد است عمر این جهان جنگ اضداد است عمر جاودان

۱۱ - جنگ دینامیک تضادها در عرصه دیالکتیک وجود، برای - دینامیک تکامل- می‌باشد و بدون اصل تکامل دو اصل دیگر دیالکتیک وجود یعنی -اصل تضاد و حرکت- عبث و سرگردان می‌شود:

صد هزاران ضد را ضد می‌کشد بازشان حکم تو بیرون می‌کشد هر دو سوزنده چو دوزخ ضد نور هر دو چون دوزخ ز نور دل نفور این تفرانی از ضد آید ضد را چون نباشد ضد نبود جز بقا ضد ابراهیم گشت و خصم او و آن دو لشگر کین گذار و جنگجو پس بنای خلق بر اضداد بود لاجرم جنگی شدند از ضر و سود

۱۲ - دیالکتیک در عرصه فلسفی وجود نه تنها «موتور حرکت دینامیکی تکامل جهان» می‌باشد، بلکه در عرصه منطق وسیله شناخت نیز می‌باشد.

شب نبد نور و ندیدی رنگ را پس به ضد آن نور پیدا شد ترا که نظر بر نور بود آنکه به رنگ ضد به ضد پیدا شود چون روم و زنگ پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد پنهان بود نور حق را نیست ضدی در وجود

تا به ضد او را توان پیدا نمود بی زضدی ضد را نتوان نمود وان شنه بی مثل را ضدی نبود ضد وندش نیست در ذات و عمل زان بپوشیدند هستی‌ها حلل دیدن نور است آنکه دید رنگ وین به ضد نور دانی بیدرنگ پس به ضد نور دانستی تو نور ضد ضد را می‌نماید در صدور چون نمی‌پاید همی ماند نهان هر ضدی را تو به ضد آن بدان زآنکه ضد را ضد کند پیدا یقین زآنکه با سرکه پدید است انگبین که ز ضدها ضدها آید پدید در سویدا روشنائی آفرید

جز به ضد ضد را همی نتوان شناخت چون ببیند زخم بشناسد نواخت نفی ضد هست باشد بیشکی تا زضد ضد را بدانی اندکی

۱۳ - عرصه دیالکتیک فلسفی که موتور حرکت دینامیکی تکامل می‌باشد نه تنها در عرصه جهان عینی در حال انجام است، بلکه در درون انسان هم «کننده و عامل» می‌باشد. مثنوی - دفتر ششم مقدمه:

هست احوالت خلاف یکدیگر هر یکی با هم مخالف در اثر چونکه هر دم راه خود را می‌زنی با دگر کس سازگاری چون کنی موج لشگرهای احوالت ببین هر یکی با دیگری در جنگ و کین

۱۴ - دیالکتیک فلسفی نه تنها موتور حرکت دینامیکی تکامل وجود می‌باشد بلکه «حرکت دینامیکی تکامل انسان در بستر همین دیالکتیک فلسفی دینامیک انسانی»، جاری و ساری می‌گردد. مثنوی - دفتر چهارم - صفحه ۲۳۹ از سطر ۳۹:

در حدیث آمد که یزدان مجید خالق عالم را سه گونه آفرید یک گره را جمله عقل و علم و جود او ملائک هست و نبود جز سجود نیست اندر عنصرش حرص و هوی نور مطلق زنده از عشق خدا یک گروه دیگر از دانش تهی همچو حیوان از علف در فربهی

او نه بینید جز که اصطلب و علف از شقاوت غافلست و از شرف این سوم هست آدمی زاد و بشر از ملائک نیمی و نیمی زخر نیم خر خود مائل سفلی بود نیم دیگر مایل علوی بود تا کدامین غالب آید در نبرد زین دو گانه تا کدامین برد نرد عقل اگر غالب شود پس شد فزون از ملائک این بشر در آزمون شهوت از غالب شود بس کمتر است از بهایم این بشر زان کابتر است آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب وین بشر با دو مخالف در عذاب

## ۲. ماحصل اندیشه مولوی در باب حرکت دینامیکی تکامل در زیر می‌آید:

۱ - تعریف تکامل از نظر مولوی: تکامل عبارت است از «نو شدن حال‌ها رفتن این کهنه‌ها» و هم چنین از آنجائیکه عالم وجود از نظر مولانا مانند یک جوی روان می‌باشد، لذا مولوی تکامل در عرصه - کلان وجود- را این چنین تعریف می‌کند:

عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک می رود و می‌رسد نو و نو این از کجا است؟

۲ - انواع تکامل از نظر مولوی عبارتند از؛ الف - تکامل کلان وجود در کلیت خود؛

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان باز از هستی روان سوی عدم می‌روند این کاروان‌ها دم بدم

ب - تکامل در عرصه انواع؛

از جمادی مردم نامی شدم وز ما مردم ز حیوان سر زدم مردم از حیوان وز آدم شدم

ج - تکامل در انسان یا تکامل انسانی؛

این سوم هست آدمی زاد و بشر از ملائک نیمی و نیمی زخر نیم خر خود مائل سفلی بود نیم دیگر مایل علوی بود

۳ - قوانین حرکت دینامیک تکامل: که از

"تفسیر سوره انسان" - بقیه از صفحه اول

انسان محمد، انسان عصیانگر و منتقد اجتماعی و سیاسی و... است. (چرا که او از محمد شنیده است که:) نهج البلاغه فیض الاسلام - نامه ۵۳ امام علی به مالک اشتر، که در یکی از فرازهای آخر این نامه که امام از قول محمد به مالک اشتر می‌نویسد: «... فَأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَّعِجٍ...» - ای مالک من خود از پیامبر چندین بار شنیده‌ام که می‌فرمود: ملتی که در آن ضعیف نتواند بدون لکنت زبان و ترس، حق خود را از قوی بگیرد، هرگز روی سعادت و خوشبختی نخواهد دید.»

انسان محمد، یک انسان اومانیتست انسان گراست. (چراکه او از محمد شنیده است که: «أَيُّهَا النَّاسُ إِن رِبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِن أَسْمَاءُكُمْ وَاحِدَةٌ كُلُّكُمْ لَأَدَمٌ وَأَدَمٌ مِّن تَرَابٍ...» - ای انسان‌ها، همه فرزندان یک آدمی هستید که او از خاک است...»).

انسان محمد، یک انسان فردگرا و لیبرال نیست، بلکه او یک انسان جامعه‌گرا است. (از محمد شنیده است که: مردمی سوار کشتی شدند، و در دریای پهناور با کشتی طی طریق می‌کردند. یک نفر را دیدند که در جایی که نشسته بود و متعلق به خودش بود، در حال سوراخ کردن کشتی است. آن جامعه جلو او را نگرفتند. کشتی سوراخ شد و آب به داخل کشتی رخنه کرد، همه آن جامعه غرق شدند).

انسان محمد، انسان مسئولیت‌پذیر و مشارکت‌طلب می‌باشد. (چراکه او از محمد شنیده است که: سپاه محمد در مسیری حرکت می‌کرد. در منزلی جهت استراحت پیاده شدند. هر کس جهت تدارک زندگی بین راه، کاری به عهده گرفت. پیامبر هم گفت؛ جمع کردن هیزم در بیابان هم سهم من باشد. اصحاب مخالفت کردند. پیامبر در پاسخ آن‌ها فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَكْرِهُ أَنْ يَرَاهُ مَتَمَيِّزِينَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ» - خداوند دوست ندارد که یکی از بندهایش در میان بندگان دیگر، برای خود امتیازی نسبت

می‌روند این کاروان‌ها دم بدم پس عدم گرمم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون

۷ - در اندیشه مولانا همه چیز در حال شدن و تکامل می‌باشد و هر چه از این گردونه خارج شود، فنا می‌گردد؛

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما از ملک هم بایدم جستن زجو کل شیئی هالک الا وجهه عقل کی ماند چو باشد سرده او کل شیئی هالک الا وجهه هالک آمد پیش وجهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه ایست

۸ - از نظر مولانا حرکت ناشی از تضاد است که این عمل توسط حاصل شدن - هر ضدی از ضد خودش - شکل می‌گیرد؛

که زضدها ضدها آید پدید ضد اندر ضد پنهان مندرج می‌گریزد ضدها از ضدها جنگ اضداد است عمر جاودان

۹ - مولانا به خدائی که در همه عالم است و آمیخته با وجود است، و دائما در حال انجام فعل خلقت می‌باشد، قائل است. او به خدای خارج از وجود و خلقت و بی‌کار اعتقادی ندارد، او خدا را دائم در جریان کار عالم می‌داند؛

متصل نی و منفصل نی‌ای کمال بلکه بی‌چون و چگونه زاعتدال ماهیانیم تو دریای حیات زنده ایم از لطف ای نیکو صفات تو ننگجی در کنار فکرتی نی به معلولی قرین چون علتی

و السلام ■



نظر مولانا خودبخودی نیست بلکه قانونمند می‌باشد، و عبارتند از اینکه:

الف - این حرکت دیالکتیکی است یعنی؛ «تکامل بر تضاد و حرکت» استوار می‌باشد؛

این جهان جنگ است چون کل بنگری پس بنای خلق بر اضداد بود

ب- حرکت تکاملی صورت دینامیکی دارد و نه صورت مکانیکی؛

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقاء

ج - حرکت تکامل رو به پیش است و برگشت ناپذیر می‌باشد؛

هیچ آینه دگر آهن نشد هیچ انگوری دگر غوره نشد

د - حرکت دینامیک تکامل در جهان از ساده به پیچیده می‌باشد؛

از جمادی مردم از حیوان سرزدم از حیوان مردم از آدم سرزدم

۴ - معیار تکامل در عرصه‌های مختلف از نظر مولانا رهایی از جبر و حرکت بسوی آزادی است

چون به آزادی نبوت هادی است مومنا را ز انبیاء آزادی است

۵ - عقل مطلق یا عقل کل از نظر مولانا - خدا- است، که از شدن او این عالم بوجود آمده است؛

این جهان یک فکرت است از عقل کل عقل چون شاهست صورت‌ها رسل

۶ - از نظر مولانا در؛ عالم عین تکامل بر شدن استوار است- که این شدن توسط «نیستی شدن هستی و هستی شدن نیستی» جریان پیدا می‌کند؛

هستی حیوان شد از مرگ نبات راست آمد اقلونی یا ثقات

چون چنین بردیست ما را بعد مات راست آمد آن فی قتل حیات

در عدم هست ای برادر چون بود ضد اندر ضد چون مکنون بود

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان

باز از هستی روان سوی عدم



به منهای دیگران قائل بشود.»

انسان محمد به مسئولیت‌های فردی و شخصی خویش اهمیت می‌دهد؛ و هرگز حاضر نیست انجام کار شخصی خود را به دیگران محول نماید. (در یکی از غزوه‌های پیامبر، سپاه در منزلی فرود آمد. پیامبر به طرفی رفت و سپس همان مسیر را برگشت. اصحاب متحیر شدند که می‌بینند برای چه پیامبر برگشته است؟ اما آن‌ها با تعجب دیدند که پیامبر برگشت، تازانو بند شتر خود را، که نبسته بود، ببندد. خطاب به پیامبر گفتند: یا رسول الله می‌خواستی به ما امر کنی تا ما انجام دهیم، و شما این راه را دو باره بر نگرید. پیامبر در پاسخ آن‌ها فرمود: تا می‌توانید در کارهای فردی و شخصی خود، از دیگران کمک نگیرید؛ و خود، کار فردی و شخصی خود را انجام بدهید).

انسان محمد انسانی صابر، مقاوم و شکست ناپذیر است. (چراکه او محمد را اینچنین شخصی می‌بیند. آنچنانکه امام علی می‌گوید: «وقتی که در عرصه مبارزه اوضاع سخت می‌شد، ما برای کسب انرژی مثبت به محمد پناه می‌بردیم.»)

انسان محمد، انسانی است که صلابت فردی در اوج و محبوبیت اجتماعی در اوج دارد. (چراکه در نگاه او محمد تابلو این نمایش است. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...» - محمد فرستاده خداست. او و آنانی که با او هستند، بر کفار صلابت دارند. اما برای امت خود رحیم هستند - آیه ۲۹ - سوره فتح.)

انسان محمد، یک انسان اجتماعی و مردمی و ساده زیست و سبک بار می‌باشد (چراکه او محمد را این چنین می‌بیند. امام صادق در وصف پیامبر می‌فرماید: «کان رسول الله یجلس الجلس العبد و یاکل اکل العبد و یعلم انه العبد - محمد مانند بندگان نشست و بر خاست می‌کرد و مانند بندگان خورد و خوراک داشت؛ و اصلاً باورش این بود که او یک بنده است.» انسان محمد با تمامی تجلیات اشرافیت و طبقاتی مخالف است) چراکه او محمد را اینچنین دیده: «پیامبر با دستش ریشش را می‌گرفت و می‌گفت؛ ریش‌هایی

که از این قبضه‌ام بیشتر باشد، در آتش جهنم خواهد سوخت.» او همچنین دستور می‌داد تا لباس‌هایی که از زانو بلند تر هستند، قیچی کنند؛ و همیشه خود با نفر دیگری بر شتر برهنه یا مرکب، سوار می‌شد.

انسان محمد به کارکردن در عرصه کار طبیعی یا کار اجتماعی، بیش از هر چیز بها می‌دهد. (چراکه او محمد را این چنین دیده است: «پیامبر از غزوه بنی مصطلق بر می‌گشت، وقتی در بیرون مدینه از مرکب، جهت پاسخگویی به مستقبلین پیاده شد، و با مردم شروع به دست دادن کرد، ناآگاه در میان دستان خود دستی را در دست خویش احساس کرد، که در نتیجه کار با طبیعت، به شدت سخت شده است. پیامبر از آن کارگر پرسید؛ چرا دستانت چنین شده است؟ آن کارگر در پاسخ به محمد گفت؛ در نتیجه بیل و کلنگ زنی، کف دستانم سخت شده است. پیامبر بازوی آن مرد را به صورت یک پرچم گرفت و به جلو اصحاب و سپاه آورد؛ و پس از بوسه زدن به آن دست‌ها فرمود، این دست کارگر، آن دستی است که آتش قیامت هرگز آن را نخواهد سوزانید.»)

انسان محمد انسان معراج و اسری است. انسان محمد انسان کتاب و حکمت است. انسان محمد انسان تفکر و قیام است. انسان محمد انسان شمشیر و سخن و سیاست است. انسان محمد انسان معاد و معاش است. انسان محمد زهاد الیل و اسد النهار است.

#### ۱- سوره انسان یا دهر یک سوره مکی است نه یک سوره مدنی:

آنچنانکه قبلاً هم در تفسیر سوره‌های گذشته مطرح کردیم، از آنجائیکه استراتژی محمد در مکه با استراتژی محمد در مدینه متفاوت بوده است، (چراکه استراتژی محمد در مکه یک استراتژی آگاهی بخش بود. در صورتی که استراتژی محمد در مدینه یک استراتژی آزادی بخش بوده است). در این راستا با عنایت به آنچه که فوقاً مطرح کردیم. آنچنانکه گفتیم؛ بزرگترین معجزه محمد «تاریخی کردن وحی بر پایه تاریخ مبارزه ۲۳ ساله

خود» بوده است. در این راستا بر حسب نوع استراتژی محمد در مکه و مدینه، مضمون و شکل بندی وحی محمد در مکه با وحی محمد در مدینه، متفاوت می‌باشد. در مکه به خاطر استراتژی آگاهی بخش، آیات نازل شده در بستر حرکت فکری و فلسفی و ایدئولوژیک آگاهی بخش، استوار بوده است. در صورتی که در مدینه، به علت استراتژی آزادی بخش محمد، آیات و سوره‌ها، آیات و سوره‌های جامعه ساز و حقوقی و تکلیفی می‌باشد؛ لذا در همین راستا است که برعکس آنچه مفسرین در باب سوره انسان یا دهر گفته‌اند، ما معتقدیم که (آنچنانکه صاحب تفسیر روح المعانی بنا به نقل صاحب تفسیر المیزان در صفحه ۱۹۲ جلد بیستم ترجمه فارسی سطر آخر آن می‌گوید: «این سوره تمایز در مکه نازل شده است.»). تمامی آیات این سوره؛ اولاً یک دست می‌باشد.

در ثانی با توجه به مضمون و محتوای تمامی آیات آن که در سه بخش - انسان و معاد و وحی - خلاصه می‌شود، صورت تبیینی و فلسفی داشته است، نه تشریحی و تقنینی و تهییجی و تبلیغی، که خاص سوره‌های مدنی می‌باشد؛ لذا تمامی آن در مکه نازل شده است؛ و هیچ آیه‌ای که دلالت بر حرکت آزادی بخش مدنی محمد داشته باشد، در این سوره یافت نمی‌شود.

حال با توجه به این مقدمه می‌پردازیم به تفسیر این سوره:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّدْكُورًا - إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا - إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا-» به نام خداوند رحمان و رحیم. آیا بر انسان دورانی نگذشته است که او دارای تاریخ نبود. (یا به عبارت دیگر قابل ذکر نبود). ما انسان را از نطفه امشاج، که دارای استعدادهای بالقوه مختلفی بود، در بستر نبتلیه یا تکامل مرحله‌ای، (نبتلیه از نظر لغتی به معنای انتقال از مرحله به مرحله دیگر می‌باشد) خلق کردیم؛ و در بستر این تکامل تدریجی و مرحله‌ای بود، که انسان را به شناخت رسانیدیم؛ و بر پایه شناخت در

عرصه تکامل بود، که انسان به آزادی رسید؛ و در بستر آزادی زائیده از تکامل انسان بود، که انسان توانست دست به انتخاب در راه بزند. به صورت شکر یا کفر، که فونکسیون هر کدام از آن‌ها، بر خود و وجود و نفس او حاصل می‌گشت.

## ۲- انسان و تکامل و تاریخ و آگاهی و آزادی و انتخاب

سه آیه اول سوره انسان از جمله آیات پیچیده و پر محتوای قرآن می‌باشد. در این سه آیه محمد رابطه انسان را با پنج مقوله؛

- تکامل تدریجی.
  - تاریخ.
  - شناخت و آگاهی.
  - آزادی و استقلال و رهائی از زندان‌های چهارگانه.
  - انتخاب و قدرت اختیار انسان، تبیین می‌کند.
- بدوا به شرح چند لغت از لغات سه آیه فوق می‌پردازیم؛

### الف - الانسان:

مراد از انسان در آیه اول این سوره (که بر پایه آن نام این سوره هم انسان گذاشته شده است)، جنس بشر است نه آدم. قابل ذکر است که قرآن در تبیین انسان برای انسان سه ساحت وجودی قائل است که این سه ساحت وجودی عبارتند از:

- وجود طبیعی انسان.
- وجود فردی انسان.
- وجود اجتماعی انسان.

البته در نگاه قرآن بین این سه ساحت وجودی دیوار چین قرار ندارد، و هر سه فرآیند، در عرصه پروسه تکامل تدریجی برای انسان حاصل شده است. ولی قرآن این ساحت یا سه

فرآیند تکاملی انسان را تحت سه عنوان مورد تبیین قرار می‌دهد. تبیین وجود طبیعی انسان را تحت عنوان بشر مطرح می‌کند؛ لذا در قرآن هر جا که از ترم بشر استفاده می‌شود، منظور وجود طبیعی انسان است. اما قرآن برای تبیین «وجود فردی انسان» از ترم «آدم» استفاده می‌کند. که دلالت بر مرحله‌ای از تکامل انسان دارد، که بشر فرآیند تکامل حیوانی خود را پشت سر گذاشته، و به مرحله توانائی کسب شناخت رسیده است: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ

**انسان محمد، انسان عصیانگر و منتقد اجتماعی و سیاسی و... است.**

**انسان محمد، یک انسان اومانیست انسان گراست.**

**انسان محمد، یک انسان فردگرا و لیبرال نیست، بلکه او یک انسان جامعه گرا است.**

**انسان محمد، انسان مسئولیت پذیر و مشارکت طلب می‌باشد.**

**انسان محمد به مسئولیت‌های فردی و شخصی خویش اهمیت می‌دهد؛ و هرگز حاضر نیست انجام کار شخصی خود را به دیگران محول نماید.**

**انسان محمد انسانی صابر، مقاوم و شکست ناپذیر است.**

**انسان محمد، انسانی است که صلابت فردی در اوج و محبوبیت اجتماعی در اوج دارد.**

**انسان محمد، یک انسان اجتماعی و مردمی و ساده زیست و سبک بار می‌باشد...**

بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و خداوند خلق کرد کل جانداران را، که مرحله ای از حیات این جانداران، از آب آغاز شد. (ماهی‌ها) در مرحله ای بر شکم بودند (دو زیستان)، در مرحله ای چهارپایان (جانوران)، و بالاخره در مرحله‌ای بر موجود دو پا (بشر) - آیه

۴۵ - سوره نور. که در قیاس این آیه با آیه ۱۱ سوره اعراف که می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ - و به تحقیق ما انسان را ابتدا خلق کردیم؛ و سپس آن را در مراحل مختلف تکاملی، صورت بخشیدیم؛ و بعد از اینکه بشر در پروسه تکامل آدم گردید، در این مرحله بود که امر کردیم تا ملائکه آدم را سجده کنند.»

مشخص می‌شود که خلقت آدم، آنچنانکه در تورات تحریف شده و مدعی است «دفعی» نبوده، بلکه از نظر قرآن صورت تدریجی داشته است. اما در رابطه با «فرآیند وجود اجتماعی» انسان، قرآن از همان ترم «انسان» استفاده می‌کند. بنابراین در عرصه تبیین انسان، قرآن فرآیندهای مختلف تکاملی انسان را در عرصه سه ساحت وجودی، مورد تبیین قرار می‌دهد. یکی وجود «طبیعی انسان» است، که با ترم «بشر» از آن یاد می‌کند؛ و هر جا که در قرآن از اصطلاح بشر استفاده می‌شود، مراد قرآن همین وجود جسمی و طبیعی و مادی انسان است؛ و اما در رابطه با وجود «فردی انسان» یعنی «بشر ذی شعور» یا انسانی که به لحاظ فردی دارای قدرت و توانائی کسب شناخت می‌باشد، قرآن از ترم «آدم» استفاده می‌کند (سوره بقره از آیه ۳۰ لغایت ۳۸ و سوره طه آیه ۱۱۶ لغایت ۱۲۱).

البته قرآن هرگز آدم را مانند تورات، ابوالبشر نمی‌داند. بلکه هر جا که بخواهد به صورت کنکریت از «آدم پیامبر» نام ببرد، او را به صورت پیامبری یاد می‌کند که برای هدایتگری بشر اولیه بر گزیده شده است: سوره آل عمران آیه ۳۳ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - او خدائی است که برگزید (یا انتخاب کرد) آدم و نوح و ابراهیم و موسی را، برای هدایت عالمین.» که در این آیه به وضوح نشان می‌دهد «آدم»،



ابوالبشر نبوده، بلکه پیامبری بوده که میان جمعی از انسان‌ها انتخاب شده است. مانند انتخاب نوح و ابراهیم و موسی که برای راهنمایی انسان‌ها بودند.

و باز در این رابطه قرآن در آیه ۵۹ سوره آل عمران، خلقت آدم را مانند خلقت عیسی می‌داند. یعنی آنچنانکه عیسی از مریم زائیده شد، آدم دارای خلقت طبیعی بود، نه خلقت دفعی از خاک. مثل عیسی. «...عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...» مثال خلقت آدم و عیسی مانند هم می‌باشد، که هر دو را از خاک خلق کردیم. اگر دفعی بودند هر دو دفعی بودند! و اگر هم تدریجی، هر دو تدریجی بودند! پر واضح است که از نظر قرآن خلقت عیسی، یک خلقت تدریجی، طبیعی، زمان دار و مرحله ائی، از مریم بوده است.

اما در خصوص فرآیند اجتماعی انسان، که از نظر قرآن؛

اولا انسان تنها موجودی در هستی است. که دارای این فرآیند می‌باشد.

در ثانی قرآن برای فرآیند اجتماعی انسان هویت مستقلی، مانند هویت فردی قائل است.

در ثالث قرآن انسان را موجود تاریخی می‌داند؛ و آنچنانکه «خودویژگی وجود فردی انسان»، را - سمع و بصر و افئده - و توانائی او در کسب شناخت می‌داند، «خودویژگی وجود اجتماعی انسان»، را، زیستن اجتماعی و تاریخ دار بودن انسان معرفی می‌کند.

از نظر قرآن (انسان در پروسه تکامل تدریجی حیوان به انسان)، دارای سه فرآیند؛ اول - فرآیند بشری.

دوم - فرآیند بنی آدم.

سوم - فرآیند انسانی و اجتماعی، می‌باشد.

قرآن در فرآیند بشری به تکامل جسمانی انسان می‌پردازد؛ و تبیین می‌نماید که چگونه اندام بشر، از صورت حیوانی به مرحله فعلی انسانی رسیده است. سوره اعراف آیه ۱۱: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...» به تحقیق ما ابتدا شما را خلق کردیم، (وجود طبیعی) و بعد (ثُمَّ) فاصله زمانی (صَوَّرْنَاكُمْ) (در بستر زمان و تکامل،

به شما صورت بخشیدیم - وجود طبیعی)، تا اینکه به مرحله آدم و سجده ملائکه (وجود فردی انسان)، نائل آمدید.»

یا در سوره سجده آیه ۷ و ۸ و ۹: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ - ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»، آنکه نظام خلقت هستی را بر تکامل و تعالی قرار داده، خلقت انسان را به صورت دفعی به انجام نرسانده، بلکه انسان به صورت تدریجی و در بستر تکامل خلق شده است.

لذا اول وجود طبیعی انسان شکل گرفت؛ و برای شکل گیری وجود طبیعی انسان، خلقت انسان را از خاک و طبیعت شروع کردیم؛ و وجود طبیعی و استمرار نسل انسان را از آب مهیا ساختیم. اما همه این‌ها را به صورت دفعی به انجام نرسانیدیم. بلکه در چرخه تکامل تدریجی وجود قرار دادیم، تا مراتب «ثم سويه» به انجام برسد. پس از اینکه پروسه وجود طبیعی انسان به انجام رسید، چرخه تکامل وجود، وارد مرحله «وجود فردی انسان» گردید. (وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ)؛ و با شکل گیری وجود فردی انسان (که محصول تکامل وجود طبیعی او بود)، انسان به توانائی کسب شناخت از محیط دست یافت. (وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ)، و - استعداد کسب شناخت وجود فردی انسان - باعث گردید، تا او از گردونه تکامل طبیعی و فردی، خود را - به سمت تکامل اجتماعی انسان - منتقل نماید.

ب - حین و الدهر:

حین و دهر هر دو به معنای زمان است. با این تفاوت که «دهر» برای زمان ممتد و طولانی و بدون حد و اندازه بکار می‌رود. در صورتی که «حین» به معنای یک قطعه از زمان می‌باشد. یا به عبارت دیگر «حین» یک فرآیند زمانی از «پروسس زمانی دهر» است. البته آنچه وجه مشترک هر دو لغت فوق را تشکیل می‌دهد، اصل زمان است. قابل ذکر است که طرح زمان در اینجا، که قرآن در راستای تبیین تکامل وجودی انسان صحبت می‌کند، طرح ریاضی زمان آنچنانکه

انشتین از آن سخن می‌گوید، نیست. همچنین طرح فلسفی زمان آنچنانکه، ملاصدرا و به خصوص کانت از آن سخن می‌گویند، و آن را جزء علوم بالفطره انسانی می‌دانند، نیست. بلکه طرح زمان در اینجا طرح تاریخی زمان است. از آنجائیکه قرآن برای همه پدیده‌های وجود معتقد به تطور و تکامل است، و برای هیچ پدیده طبیعی در جهان، معتقد به خلقت دفعی نیست، و آنچنانکه از مضمون خود ترم «خلق» هم بر میآید، که یک‌ترم صد درصد قرآنی است، قرآن پیدایش تمامی پدیده‌های طبیعی وجود را معلول بستر تکامل تدریجی می‌داند.

از نظر قرآن همین اعتقاد به تکامل تدریجی در عرصه - پیدایش پدیده‌های وجود - است، که باعث گشته تا زمان تاریخی در قرآن به عنوان بستر و یک مؤلفه عمده در خلقت پدیده‌ها مطرح گردد؛ و به همین دلیل است که قرآن تمامی پدیده‌ها طبیعی و انسانی و اجتماعی را در حال «شدن مستمر» می‌داند.

(سوره المائده - آیه ۱۸ «...وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» - از آن خداست آنچه در آسمان و زمین، و شدن تمامی وجود به طرف اوست.)

و سوره نور - آیه ۴۲ «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» - و از آن خداست آنچه در آسمان و زمین، و تمامی وجود شدنی به سوی او دارند. «این دو آیه «شدن» طبیعی کل وجود را دلالت می‌کند.

اما در باب «شدن» انسان، در آیه ۱۸ سوره فاطر آمده که: «...وَمَنْ تَرَكَّى فَاِنَّمَا يَتَرَكِي لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» - و هر کس تزکیه کند، نفس خود را تزکیه کرده است. که این تزکیه راه شدنی است به سوی خدا، و شدن اجتماعی.

سوره حج آیه ۴۸: «وَكَايُنُ مِنْ قَرِيْبَةٍ اَمَلِيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ اَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرُ» - و بسا جوامعی یا تمدن‌هایی که به آن‌ها مهلت داده شد، در حالیکه ظلم و ظالمان بر آن‌ها حاکم بودند. در اینجا بود که پس از زمانی، حیات همین جوامع مقهور ظلم، که ظالمان بر آن‌ها حاکم شده بودند، توسط همین ظالمان

بر گرفته شد. راه شدن همه جوامع انسانی به سوی خداست.

و پیدایش و خلقت آن‌ها را معلول پروسس تکامل تدریجی تبیین می‌نماید؛ و در نتیجه برای تمامی پدیده‌های مادی طبیعی، معتقد به تاریخ است.

قابل توجه است که در اینجا مقصود ما از ترم تاریخ به معنای «علم شدن» است؛ و از آنجائیکه قرآن برای تمامی پدیده‌های وجود، در عرصه‌های مختلف - طبیعی و انسانی و اجتماعی - معتقد به شدن مستمر می‌باشد، برعکس آنچه که ملاصدرا فقط برای پدیده‌های طبیعی معتقد به شدن مستمر یا حرکت جوهری است؛ و برعکس مولوی که فقط در عرصه طبیعت و انسان فردی، معتقد به شدن مستمر است.

قرآن این شدن مستمر را به تمامی عرصه‌های سه گانه - طبیعت و انسان و جامعه - که در دیسکورس قرآن با مفهوم «وجود» به کلیه «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نامیده می‌شود را، تعمیم می‌دهد.

و در این رابطه است که از نگاه قرآن - تمامی پدیده‌های وجود، دارای تاریخ یا پروسه شدن - (که همان مصیری است که معنای «شدن مستمر» را می‌دهد)، می‌باشد. که این تاریخ، تبیین کننده - شدن مستمر زمانی - آن‌ها است. در این رابطه قرآن در تبیین این تاریخ همگانی، عام و کلی، از ترم و اصطلاح «زمان» به صورت «دهر و حین» و... استفاده می‌نماید. که «زمان» در اینجا دلالت بر همان «تاریخ یا علم شدن» پدیده‌ها است، که در عرصه پروسس تکامل تدریجی، «وجود» می‌کند. بنابراین «دهر و حین» در این آیه که دلالت بر «زمان» می‌کند، نه زمان ریاضی انشئین است؛ و نه زمان فلسفی کانت! بلکه دلالت بر زمان تاریخی، که در بستر آن - پدیده‌های طبیعی در عرصه تکامل تدریجی - مراحل شدن و شکل گیری خود را طی کرده‌اند، می‌کند. ■

و شعار خودآگاهی بخش اعتقادی‌اش: «**نجات اسلام قبل از مسلمین**» بود.

و شعار ضد لیبرالیستی‌اش: «**نانت من می‌خورم حرفت را خودت بزنی**».

و شعار ضد فاشیستی‌اش: «**نانت من می‌خورم و حرفت را هم من می‌زنم**».

و شعار ضد سوسیالیست دولتی قرن بیستمش: «**نانت خودت بخور حرفت را من می‌زنم**».

و شعار ضد فقهاتی‌اش: «**اسلام منهای روحانیت**» بر پایه «**اقتصاد بدون نفت**» مصدق.

و شعار اقدام عملی سازمان گرایانه حزبی‌اش: «**آرمان - نظریه - برنامه**».

و شعار ضد اسلام فقهاتی مقلدانه حوزه فقهاتی‌اش: «**تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدائی دارد به مرحله انی از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند که در آن رهبرانند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه آنان اند تحول تاریخی در ایران اتفاق نخواهد افتاد**». مجموعه آثار جلد چهارم - صفحه ۹۴

و شعار استراتژی جنبش آگاهی بخش‌اش: «**تا متن مردم بیدار نشده باشد و وجدان آگاه اجتماعی نیافته باشند هر مکتبی و هر نهضتی عقیم و مجرد خواهد ماند**». مجموعه آثار جلد چهارم - صفحه ۸۹

و شعار جنبش گرا و مردم گرا و سازمان گرا و حزب گرایش: «**مردم زمینه اصلی کار اجتماعی و مخاطب اصلی پیام روشنفکران هر جامعه می‌باشند**». مجموعه آثار جلد چهارم - صفحه ۴۸

و شعار سوسیالیست ساز بر پایه دیالکتیک‌اش: «**وقتی دیالکتیک به حرکت در می‌آید و جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که وارد خودآگاهی و وجدان جامعه بشود یعنی از میان جامعه به درون خودآگاهی جامعه بیاید**» - مجموعه آثار جلد هیجدهم - صفحه ۱۴۷

